

آغاز مسیحیت در امریکای میانه و جنوبی

مهران کندری

کریستف کلمب در ۱۴۹۲م پای به جزیره‌ای نهاد که آن را به نام پادشاه اسپانیا^۱ تصرف کرد و سان سالوادور (نجات‌بخش مقدس) نامید. وی تصور می‌کرد که به مشرق زمین، به هندوستان، رسیده است ولی او موفق به کشف دنیایی نو، دو قاره جدید، شده بود که برای ارو پاییان سیل ثروت و قدرت را به همراه داشت و برای سرخپوستان آغاز فقر و بردگی و پذیرش اجباری آیینی جدید و فرهنگ و تمدنی نو بود. پس از کشف این سرزمین، دربار اسپانیا به فکر افتاد تا درباره سرزمینهایی که کلمب یافته بود و در آینده می‌یافت از پاپ که طبق پندار مسیحیان، جانشین مسیح و صاحب اختیار کلیه امور است کسب تکلیف کند، زیرا پادشاه پرتغال نیز که از مسیر جنوب آفریقا در طلب راهی به هندوستان بود و جزایری چند نیز کشف کرده بود نماینده‌ای به نزد پاپ فرستاده و درخواست کرده بود تا تمام سرزمینهای یافت شده را به دولت پرتغال بسپارد و این مطلب را به اطلاع کلیه ملل مسیحی برساند. پس پاپ چنین مقرر داشت که حدود صد ساعت راه دورتر از سمت غربی جزایر آژورس،^۲ خطی از شمال به جنوب فرض شود و هر سرزمینی که در شرق این خط کشف شده است یا

خواهد شد از آن پرتقالیها و سرزمینهای غربی متعلق به اسپانیاییها باشد به شرط آنکه در سرزمینهای جدید، کیش مسیحی را رواج دهند. این دستور خلاف میل اکثر ملل مسیحی بود و مخالفتهایی نیز به همراه داشت.

از نظر دربار اسپانیا برای رواج دادن کیش مسیحی و انتقال فرهنگ اروپایی به سرخپوستان یا در واقع فرهنگ بخشی، کلیسای غربی و استعمارگرانی که در امریکا بودند مناسب به نظر نمی رسیدند، زیرا گروه اول به تجمل و تشریفات عادت داشت و سرمشقی بدو ناشایست برای سرخپوستان بود؛ و گروه دوم به خاطر آنکه به هندی شمردگان به عنوان وسیله استعمار می نگرست مناسب نبود. پس بنا به درخواست دربار اسپانیا، پاپ کشیشی به اسپانیا فرستاد تا در سفرهای کلمب همراه وی باشد. کشیش، به محض ورود تصمیم گرفت سرخپوستانی را که کلمب از امریکا با خود آورده بود، مسیحی کند. وی این کار را بخوبی انجام داد و سرخپوستان، همراه با جشن و شادی دربار اسپانیا، غسل تعمید یافتند و عده زیادی از بزرگان نیز پدران تعمیدی آنان شدند. سپس کشیش همراه با یاران خود برای انجام دادن وظیفه ای که به او محول شده بود به همراه کلمب راهی امریکا شد. در دومین سفر کلمب، روحانیون فرانسیسکنها بودند و بعدها دومینیکنها، آگوستینها و در آخر ژوزیتها نیز راهی دنیای نو شدند.

در هرجا که سفیدپوستان گام نهادند وقایعی رخ داد که در تاریخ بشریت بیسابقه است. در بیشتر مکانها سرخپوستان را لگدمال و نابود ساختند. کشیشان مسیحی، هندی شمردگان را بت پرست و دین آنان را اثر شیطان می دانستند. این کشیشان تلاش می کردند تا آنان را به کیش خویش درآورند. تغییر آیین سرخپوستان و کوششهای مبلغین مذهبی برای منحرف کردن عقاید و اندیشه های آنان بفوریت و بدون شورش و مقاومت صورت نگرفته است. سرخپوستان که مغلوب تازه واردان شده بودند در اکثر موارد چاره ای نداشتند جز پذیرش آیینی که از آن چیزی نمی فهمیدند. غسل تعمید توده های سرخپوست، که ناآگاهانه و تنها از بیم جان گروه گروه به این آیین می گرویدند، این مردمان را به سوی تغییر آیینی ظاهری راهبر شد که بسیاری از اصول

ادیان کهن را دارا بود. با این حال پذیرش آیین جدید به مفهوم برادری و برابری با اسپانیاییها نبود. در نظر اسپانیاییها، آنان مردمانی پست بودند. حتی فرزندان دو رگه ای که به وجود می آمدند از حقوق مساوی برخوردار نبودند.

بومیان که اکثرأ مؤمن و معتقد به اصول اخلاقی آیینهای خویش بودند از فقدان امور اخلاقی و معنوی کشیشان و مردمان تازه از راه رسیده در شگفت می شدند و از پذیرش آیینی که چنین ستمگرانی پیرو آن اند، سر باز می زدند. ناگفته نماند که بعضی از کشیشان با بومیان همدردی می کردند و سعی داشتند تا با رفتار خوب نظر آنان را جلب کنند.

پس از فتح سرزمینهای مایا، فرانسیسکنها و دومینیکنها بدانجا پای نهادند. دسته اول در یوکاتان^۳ و دسته دوم در گواتمالا و چیاپاس مستقر شدند. فرانسیسکنها در ۱۵۲۴ م بنا به تحریک کورتس به مکزیک رفتند و فورا دست به کار شدند تا آرتکها را مسیحی کنند ولی هنگامی که شایع شد در یوکاتان وضع دگرگون شده است و در کار تسلیفات مذهبی اهمال می شود ژاک دوتسترا فرانسوی که در ۱۵۲۹ م به دنیای نو گام نهاده بود کوششی پیگیر برای مسیحی کردن مایاهای یوکاتان به عمل آورد. او اطاعت و فرمانبرداری این قوم را برای پادشاهی اسپانیا و کلیسا می خواست ولی وسایلی که به کار گرفت شکستجه، سوزاندن در آتش و شمشیر نبود بلکه انجیل و صلیب بود. سرخپوستان که نیت مسالمت آمیز او را دریافتند، وی را با آغوش باز در چامپوتون پذیرا شدند و اجازه دادند که به آنان آموزش مذهبی بدهد و بدین سان آنان به خدمت فرانسیسکنها درآمدند. اما این صلح و دوستی دیری نپایید زیرا در ۱۵۳۷ م یک گروه نظامی وارد چامپوتون شد و نزاع بین روحانیون و استعمارگران در گرفت. طبیعی است که طبق معمول این نزاع به نفع استعمارگران پایان یافت و فرانسیسکنها به مکزیک بازگشتند و دیگر بار در ۱۵۴۵ م گروهی از آنان راهی سرزمینهای مایا شدند.^۴

مسیحی کردن سرخپوستان در گواتمالا و بویژه در شهر براباس یا وراپاس بیش از هر نقطه دیگر موفقیت آمیز بوده است. تلاشهای بی شائبه دومینیکنها به کوشش بارتولومه دلاس کاساس در سالهای ۱۵۳۷-۱۵۵۸ م سرمشقی نمونه از صلح و محبت

بین اسپانیاییها و سرخپوستان بود. وی نخستین کسی بود که علیه استثمار سرخپوستان قیام کرد و چنان برای به دست آوردن حق و حقوق از دست رفته آنان کوشید که به پیامبر سرخپوستان معروف شد. لاس کاساس محل میسیون خود را در ناحیه ای از گواتمالا تعیین کرد که ساکنانش در برابر اسپانیاییها سرسختانه مقاومت کرده بودند و به همین دلیل «سرزمین جنگجویان» نامیده می شد. وی تصمیم گرفت سرخپوستان آن ناحیه را مسیحی کند و آنچنان آداب و فرهنگ اروپایی را به آنان بیاموزد که همتای اسپانیاییها شوند و ضمناً از دست امرایی که از طرف پادشاه دارای لقب و زمین شده بودند در امان مانند. در این میان نیز حاکم اسپانیایی گواتمالا قول داد تا از دومینیکنها حفاظت کند. بدین سان «سرزمین جنگجویان» به «سرزمین صلح» بدل شد و لاس کاساس توانست نظریکی از رؤسای سرخپوست را جلب و وی را مسیحی کند و به نام دون خوان غسل تعمید دهد. بتدریج برخی از مردمان نواحی همسایه به او پیوستند و بعدها نیز بسیاری از سرخپوستان از نواحی دور دست آمدند تا در خدمت کلیسا باشند. در نتیجه، وی خوشحال از موفقیت خود تصمیم گرفت به اسپانیا برود و حاصل تجارب خود را گزارش دهد. وی به یکی از هم مسلکانش مأموریت داد تا در غیاب او در نواحی شمالی نیز مکانی برای میسیون بر پا کند و او براحتمی در این کار موفق شد و سرخپوستان بسیاری به دومینیکنها پیوستند. در این بین لاس کاساس، اسقف چیپاس لقب گرفت و در ۱۵۴۵م بار دیگر به امریکا بازگشت. دومینیکنها در گواتمالا به پیشرفتهایی نایل آمده بودند ولی در چیپاس شورش امرا و نجیب زادگانی که دارای زمین بودند، علیه برنامه های اصلاح طلبانه وی چنان شدید بود که مصمم شد تا به اسپانیا باز گردد و برای کسب حقوق سرخپوستان با دربار اسپانیا مبارزه کند. وی به هر حال امریکا را ترک گفت. در ۱۵۴۷م از شغل خود دست کشید و انزوا اختیار کرد و دیگر نتوانست به امریکا باز گردد. پرنس فیلیپ که در غیاب پدرش حکومت را در دست داشت این مکان را وراپاس (صلح حقیقی) نامید.^۵

می گویند لاس کاساس برای آنکه اسپانیاییها با سرخپوستان بدر رفتاری نکنند پیشنهاد کرد تا سیاهان را از افریقا بدانجا آورند و بدین سان بردگی سپاهوستان نیز در

امریکا آغاز شد. وی سالها بعد به اشتباه خود پی برد و پشیمان شد.^۶ پس از لاس کاساس، دومینگو دیکویا و یکو که از همراهان کاساس بود در این راه بسی کوشید و به پیشرفتهایی نیز نایل آمد؛ اما در یکی از مناطق شمالی، سرخپوستان به بیگانگانی که زمینهایشان را گرفته و برای آنها خدایی جدید آورده بودند اعتماد نکردند و خطر شورش در آن مکان شدت گرفت. و یکو با یکی از همراهانش و به یاری دون خوان بدانجا رفت ولی کوششهای او در این راه سودی نبخشید و و یکو و همراهش کشته شدند. با مرگ این دو نفر، میسیون صلح طلب در وراپاس نیز پایان یافت و اسپانیاییها نتیجه گرفتند که فقط با زور می توان سرخپوستان را مسیحی کرد، پس راهی خصمانه در پیش گرفتند. هندی شمر دگان نمی فهمیدند پاپ به چه حقی در امور مربوط به زمینهای آنان دخالت می کند یا اینکه چرا باید مطیع اوامر دربار اسپانیا و اسپانیاییها باشند. با این حال وقتی با شمشیر بران آنان مواجه می شدند، گروه گروه به آن آیین می گرویدند. حتی گزارش شده است که در یک روز پانزده هزار نفر، مسیحی شدند و غسل تعمید یافتند.

بتدریج با افزایش تعداد روحانیان و کلیساها و مسیحیان جدید، پادشاهی اسپانیا تصمیم گرفت تا ساختار اداری پر قدرتی برای کلیسا بر پا کند و میسیونها بر آن شدند که به قدرت و مکتب کلیسا بیفزایند. روحانیان که در ابتدا حامی سرخپوستان بودند بتدریج به بزرگترین استثمارگرانی بدل شدند که اکثر زمینها را در اختیار داشتند. کم کم اسقف نشینهای متعددی بر پا شد که ابتدا زیر نظر کلیسای سویل در اسپانیا اداره می شد ولی با توسعه و افزایش این اسقف نشینها این ارتباط نیز از بین رفت و سرانجام کلیسا نیز به ظلم حکام و استعمارگران افزوده شد. کلیسای کاتولیک مجازاتهای بسیار سختی در دایره مردمی که کافر می پنداشت تعیین کرد. در هر جا که کوچکترین اثری از اعتقادات و آیینهای پیش از گلمب دید، مبارزه کرد و دادگاههای تفتیش عقاید بر پا شد. سرخپوستان را به بدترین وضعی شکنجه دادند و زنده زنده در آتش سوزاندند. اعداد آنان محصور شد و هر کس نیز مخالفت می کرد شکنجه و محاکمه به مرگ می شد. عظیمترین مصیبت قوم های بومی آنجا شد که یکی از مصیبت های

مفتشان عقاید، دیه گودلاند، پای به امریکا گذاشت. وی در گزارشهای خود بشدت کوشیده است تا از اعمال بیرحمانه و اندیشه‌های خویش در برابر آیینهای این قوم دفاع کند، ولی آنچه او پنهان داشته است، دیگر وقایع نگاران در دوران استعمار بتفصیل درباره اش گزارش داده‌اند. لاندبا به محض آنکه خبر می‌یافت سرخپوستان در دهات مختلف پنهانی به آیینهای کهن خویش عمل می‌کنند یا کاهنان نفوذ خود را در بعضی مناطق به دست آورده‌اند بی‌هیچ گذشتی آنان را بشدت مجازات می‌کرد. عاقبت ناآرامی سراسر یوکاتان را در بر گرفت و بیم آن می‌رفت که سرخپوستان شورش کنند. پس لاندبا به کمک نظامیان و امرای اسپانیایی در ۱۲ ژوئیه ۱۵۶۲ بزرگترین وحشیگری را در تاریخ کلیسای کاتولیک و در منطقه مایا پدید آورد: تمام شاهزادگان و نجبای سرخپوست را کلاه و لباس ندامت پوشاندند و در حالی که گردن آنان را با طناب بسته بودند در حیاط کلیسا گرد آوردند. آنها را ابتدا صد تا دو یست ضربه شلاق زدند، سپس موهایشان را بریدند و به یک تا پنج سال حبس با اعمال شاقه محکوم کردند و بعضی از آنان را مجبور به پرداخت پول نموده و عده‌ای را شکنجه داده و کشتند. در همین سال صد و پنجاه و هفت نفر در یوکاتان بر اثر شکنجه درگذشتند. لاندبا و همراهانش مردم را بازجویی و شکنجه می‌کردند.^۷ وی حتی پا را فراتر نهاد و دستور داد تا تمام کتابخانه مایا را که تعداد بیشماری تصویر نگاشت داشت بسوزانند. بدین سان مدارک و شواهد تمدن این قوم در آتش سوخت و از بین رفت و از آن فقط چند تصویر نگاشت بر جای مانده است.

در واقع کلیسا بزرگترین سهم را در ویرانی تمدنهای سرخپوستان به عهده داشت. دولت نیز مجری قوانین و مجازاتهای کلیسا بود و پادشاهی با وضع کردن قوانین به این ویرانی کمک می‌کرد. در اکثر نقاط سرخپوستان را وادار کردند تا اقامتگاههای خود را ترک گویند و در حوالی دیرها و کلیسا اقامت گزینند. در مناطق مایا حتی نوشیدن بالچه که یوکاتاکها از ریشه نوعی درخت درست می‌کردند و خاص مراسم آیینی آنان بود ممنوع شد. روحانیان حتی در تعداد مهمانانی که سرخپوستی می‌توانست در مراسمی رسمی داشته باشد مداخله می‌کردند و اجازه نمی‌دادند که

بیش از دوازده نفر را دعوت کند.

در مناطق قوم آرتک، تعداد میسیونرها زیاد بود و وظیفه آنان فقط به جای آوردن غسل تعمید و نامگذاری بود. در این کار آن قدر پیش رفتند که مراسم غسل تعمید دسته جمعی بر پا می‌شد. مردم به آیینی می‌گرویدند که چیزی از آن سر در نمی‌آوردند. سپس روحانیان تصمیم گرفتند به طبقه بالا آموزشهای مسیحی دهند و مدرسه‌ای در تنوچیتلان تأسیس کردند که بعدها الگوی مدارس دیگر شد. بعضی از آنان نیز شاگردانی برمی‌گزیدند و زبان لاتینی و اصول مسیحیت را به آنان می‌آموختند. با این حال سرخپوستان دست از چند خدایی بر نمی‌داشتند. قدیسان را نه به عنوان میانجی بین خدا و انسان بلکه به عنوان الوهیت‌های انسان گونه پذیرا شدند. حتی برای صلیب نیز مفهومی مبالغه آمیز که به قربانی کردن انسان مربوط می‌شد در نظر گرفتند. خدای مسیح را پذیرفتند و آن را با توجه به حیوانات و اشیای بیجان گسترش دادند.^۸

شاید این اندیشه‌های التقاطی ناشی از ظلم و ستم فراوان اسپانیاییها و روحانیانی بود که تنها هدفشان قبولاندن مسیحیت به صورت ظاهری بوده است و همین باعث شد که در قرن‌ها بعد نیز آثار بت پرستی دیده شود. برای مثال در ۱۸۰۳م در غارهای یکی از شهرها مردم به طور مخفیانه به پرستش بت‌های خود اشتغال داشتند.

وضع در امریکای جنوبی و بویژه در مناطق تحت سلطه قوم اینکا نیز به همین منوال بود. در اولین ملاقاتی که پيثارو در شانزدهم نوامبر ۱۵۳۲م با امپراتور اینکا به عمل آورد، راهبی نیز با انجیل و صلیبی در دست و همراه با مترجمی به سوی امپراتور رفت و برای او از آدم و حواء عیسی، زندگی و مرگ او و صعودش به آسمان و اینکه پاپ جانشین اوست و زمینها را به سفیدپوستان بخشیده و سرخپوستان باید به دین مسیح ایمان آورند و تابعیت پادشاه اسپانیا و سفیدپوستان را بپذیرند سخن گفت. امپراتور پاسخ داد که جای بسی تعجب است که سخن از بخشیدن کشوری بر زبان می‌آورد که پدران ما مالک آن بوده و از آنان به ارث به ما رسیده است. پاپ را در اینجا حقی نیست که زمینها را به شما ببخشد. آیا صحیح است که دین پدران خود را رها کنم و از

خدایی جاویدان همچون خورشید روگردانم و گفته‌های کسی را بپذیرم که زبون مردم شده و به دارش آویخته‌اند. من خود پسر خدایم و نمی‌توانم به ستایش خدایی دیگر بپردازم و در پیشگاه او دست به دعا بردارم و اگر پرستش چیزی بیجان بدو ناپسند است، صلیب نیز بیجان است. این چیست و کسی که آن را در دست گرفته کیست. پاسخ شنید که صلیب، صورت داری است که عیسی را بدان آویخته‌اند و کشیش نمایندهٔ پاپ است. پس کشیش انجیل را به دست امپراتور داد. وی که هرگز کتابی ندیده بود آن را ورق زد و بعد بر گوش خود گذاشت و سپس با تحقیر بر زمین انداخت و گفت اینکه چیزی نمی‌گوید. کشیش از این کار خشمگین شد و فریاد برآورد که دیدید این بی‌دین چگونه به کتاب خدا توهین کرد. پس اسپانیایی‌ها وی را در بر گرفته و اسیر کردند و دیگران را به خاک و خون کشیدند.^۹

به هر حال حاصل فرهنگ بخشی کلیسای کاتولیک پیدایش سرخپوستانی بود که نه اسپانیایی بودند و نه سرخپوست. مردمانی بودند که اعتقاد خود را به خدایان و آداب و سنن خویش از دست داده و به چنان مقامی تنزل یافته بودند که به وصف در نمی‌آید. سرخپوستان نصیبی از تمدنی که اسپانیایی‌ها در آغاز برای آنان به ارمغان آوردند، نبردند زیرا فقط فرصت داشتند تا برای آنان کار کنند و گرسنگی بکشند یا در پی سرپناهی، آواره و سرگردان باشند. این امر با آداب و سنن و زندگی و گذشتهٔ پرشکوه و از دست رفتهٔ آنان همخوانی نداشت. هزاران سال را بدون فرهنگ و تمدن کلیسای کاتولیک و اروپا گذرانده بودند بی‌آنکه احساس نارضایتی کنند. به طور کلی می‌توان گفت که تمدن کردن سرخپوستان از سوی اسپانیایی‌ها نه تنها به قیمت از دست رفتن تمدن آنان تمام شد بلکه در عوض فرهنگ بخشی نوعی فرهنگ زدایی بود.

روحانیون با نیرنگ بر بعضی از آیینهای سرخپوستان لباسی مبدل پوشاندند و آنرا به عنوان آیین مسیحیت ارائه دادند تا باقیست، هنیدی شمرده گان به شباهت چیزهای مقدس ایمان یافتند. برای مثال مریم مقدس را با پاچاماما^{۱۱} و از دست و هوا را با سانسما^{۱۲} گومهاوسه کردند و به همین طریق نیز جشنهای مسیحی و سرخپوش را با

یکدیگر در آمیختند و جشنی را که برای دفع خشکسالی بود باروزعیدجسد^{۱۱} (بیکر مسیح) یکی کردند. یا برای مثال در مورد باقیماندهٔ یکی از اقوام ابتدایی آند، جشن اصلی آنان، بهار نیمکرهٔ جنوبی، را از ۹.۲۳. به ۹.۱۴. یا جشن افرازش صلیب مقدس^{۱۲} مبدل ساختند.

لوئیس بالکارسل یا والکارسل پرویی، لیستی از چیزهای مقدس به ترتیب اهمیت آن در دوران استعمار تهیه کرده است. مهمتر از همه پاچاماماست، سپس کوهها و مردگان‌اند. وی خاطرنشان می‌سازد که آنچه به مردگان مربوط می‌شود چندان دستخوش تغییر نشده است و حتی امروز نیز به ظهور مردگان اعتقاد دارند و هدایایی تقدیم آنان می‌کنند، ولی خورشید و ماه و آدرخش و ستارگان، دیگر عناصر اصلی پرستش نیستند. اما به چشمه‌ها، رودها، غارها و صخره‌ها هنوز همچون مکانهای اصیل و اولیه‌ای می‌نگرند که به منزلهٔ اقامتگاه ارواح معتبر است. به ارواحی که بیماری می‌آورند نیز اعتقاد دارند و بعضی از بیماریها را وابسته به ارواح خبیث و ناشی از «چشم بد» می‌دانند. برای مثال یکی از این نوع بیماریها چوبیپا یا چوبیپا یا بیماری گورهای ماقبل تاریخ است و آنان بر این گمان‌اند که این بیماری عارض از جسمی بیگانه است و این جسم بایستی به طرق مختلفی از بدن بیمار دور شود. بجز پیشگوئیهای مختلف برای شناخت و دفع بیماری، گیاهان طبی نیز از اهمیت بسیاری برخوردارند.

پس از ویرانی جامعهٔ کاهنان و معابد آیینی آنان، هنوز بسیاری از آیینهای آنان به گونه‌ای تغییر یافته برجای مانده است، از جمله ساحرانی هستند که به طریقهٔ شیطانی یا الهی عمل می‌کنند ولی اعمال آنان آمیخته با نشانه‌هایی از مسیحیت است. هنوز لاما یا خوک دریایی قربانی می‌کنند. یکی از هدایایی که نثار مردگان می‌کنند پیکره‌های فلزی کوچک است. بی‌تردید مسافران مناطق آند در اولین روزهای سفر متوجه بعضی از آیینهای کهن خواهند شد، مثلاً به هنگام عبور از تنگه‌ها و قلل تپه‌ها و کوهها، توده‌هایی از سنگ به چشم می‌خورد (گاهی نیز صلیبی بر بالای آن است) که با گذشتن هر شخصی سنگی به آنها افزوده می‌شود و این نیز رسمی

بسیار کهن است. بجز ساحران، جادوگران سیاه نیز مشغول به کارند. طلسم یکی از متداولترین اشیا در میان بازاهای سرخپوستان است. پیشگویی از روی پرواز پرندگان متداول است و تعبیر خواب رواج دارد. شاید مسافران لابالی گمان کنند که از ادیان کهن چیزی برجای نمانده است ولی ناظر دقیق در هر گام و هر نقطه متوجه حفظ بسیاری از آداب و رسوم می شود. حتی مجله لاپاتریا در ۱۹۶۰/۶/۲۶ در اورورواز قربانی کردن یک کودک و مجله ال دیاریودر ۱۹۶۰/۷/۲ در لاپاس از اعمال آدمخواری که در نتیجه نزاع بین دهقانان در کناره دریاچه تی تی کا کا رخ داده است گزارش داده اند.^{۱۳}

حواشی و مأخذ:

۱. کریستف کلمب با یاری ایزابل و فردیناند، پادشاه و ملکه اسپانیا، موفق شد در ساعت دو صبح روز جمعه دوازدهم اکتبر پای به خاک امریکا نهید.
۲. این جزایر جزو قلمرو پرتغال و در ۸۰۰ مایلی غرب این کشور و در اقیانوس اطلس قرار دارد.
۳. Yucatan، در جنوب غربی مکزیک.
4. Wilfried Westphal, *Die Maya: Volk in Schatten sein er Väter*, C. Bertelsmann Verlag GmbH, München, 1977). S. 245 l.
۵. همان کتاب، ص ۲۴۷-۲۴۸.
۶. احمد کسروی، پیدایش امریکا، (چاپ کتبه، تهران، ۲۵۳۵)، ص ۱۰۸.
7. W. Westphal, *Die Maya*, S. 253 l.
۸. برای اطلاعات بیشتر:
Ch. Gilson, *The Aztecs under Spanish Rule*, (Stanford University Press). PP. 98-135.
9. S. Bleeker, *The Inca: Indians of the Andes*, (W. Morrow and Company, 1966), P. 133;
- احمد کسروی، پیدایش امریکا، ص ۲۱۷-۲۱۹.
۱۰. Pachamama الهه زمین در پروی باستان.
11. der Fromleichnamstag = Corpus Christi Day
12. die Kreuzerhöhung = Exaltation = exaltation of the Cross = exalt of the holy Cross
13. Krickeberg, Trimborn, Müller... *Die Religionen des alten Amerika*, (Kohlhammer Verlag, 1967), S. 160 ff.

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی